

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد      بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم      از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

دکتور سید هاشم صاعد  
۲۲.۰۸.۱۰

درنگی بر :

## برخی دریافت ها و رویداد های افغانستان در قرن بیستم

به کوشش سید ولید صاعد  
چاپ دوم

انتشارات بامیان  
لیموژ - فرانسه

### گفتار اول

## افغانستان و نظام اقتصادی آن

### ۱ - عمومیات:

افغانستان کشوری است محاط به خشکه که هنوز افسانه غم انگیز قرن‌ها از درون «دخمه و خوابگاه» باشندگان مرتفع آن به گوشها میرسد .  
اقلیم سخت و جبال سر به طارم کشیده افغانستان ، اندوهگین وهم افتخار آفرین است ، چنانکه «ارنولد تاین بی» آنرا «میدانگاهی از دنیای باستان» (۶) خوانده است که برحق همین کوهها ، سنگر ها و پناگاههای مردم افغانستان بوده و از آنجا دهها متهاجم و استعمارگر را به زانو درآورده اند .  
اما وضع جغرافیائی هر چه باشد باز هم در مقابل کار و مبارزه انسان به خاطر غلبه بر حوادث ، عامل اصلی عقب ماندگی به شمار نمی رود .  
در باره افت و خیز ها و عوامل عقب مانگی افغانستان ، قلم زنان جهان بالخاصه تاریخ نویسان کشورمان اثری از خود به جا مانده اند .

آنچه از فتح باب تاریخ ، بیشترین نظر را به خود جلب می نماید اوضاع قرن نوزده یا جنگهای اول (۱۸۳۹) و دوم (۱۸۷۸) افغان و انگلیس و فعالیت های سیاسی و استقلال طلبانه در دهه اول قرن بیستم به خصوص جنگ سوم (۱۹۱۹) افغان و انگلیس بوده که از پرشگاه آن مردم افغانستان قبل از هند و پاکستان ، اندونیزیا ، کامبوجیا ، ویتنام، فلپین ، سیلون ، برما ، لائوس و سنگاپور به حیث اولین طلایه دار جنبش ضد استعماری سر از برج ظفر بیرون نمود .

اوضاع دهه سوم قرن بیست به استثنای دو سال اخیر آن گواه روشن از فعالیت های سیاسی و اجتماعی آنزمان بود که سوز و شوق ناسیونالیزم ترقیخواه را به حیث نخستین باب آزادیهای سیاسی و ترقی اجتماعی برای مردم افغانستان باز نمود . اما نهال نارس آزادی در هجوم غیر منطقی و خانه بر انداز صاحبان منفعت و مصالح انگلیس در هم شکست تا آنکه بار دیگر نوای آزادی در دوره شاه محمود خان توسط مبارزین سیاسی به گوشها رسید ولی دیری نپائید که با دست دولت خفه شد و شاه محمود خان نیز به گوشه نشست . دیکتاتوری فردی محمد داوود خان (صدراعظم وقت) به دلخواه شوروی بود و به آن کشور موقع داد تا با استفاده از احتیاجات افغانستان سیاست استعماری خود را در افغانستان تطبیق نماید .

اما از آنجائیکه تداوم اختناق و کمبود ستون تبلیغات علنی به نفع محمد داوود و شوروی نبود ، لاجرم صحنه از بالا تغییر نمود و به جایش دموکراسی «دهه قانون اساسی» اعلام گردید . دهه قانون اساسی (۱۹۶۳-۱۹۷۳) بدون برچیدن منافع شوروی ، به ستون پنجم آن موقع بخشید تا در زیر نقاب «حزب دموکراتیک خلق» هنگامه دفاع از منافع و سیاست شوروی را ساز نماید .

روح بیگانه پرستی و نوکر منشی «حزب دموکراتیک خلق» موجب آن گردید تا سازمان «جهان وطنی» پایه گیرد و چپی های دیگر نیز در سنگر مقابله با وی بایستند. دولت شوروی در طول «دهه قانون اساسی» از یک سو مخالفان خود را نشانگیری نمود و از دیگر سو نهاد های دولت را توسط گماشتگان خود طوری عیار نمود تا با استفاده از نقاط ضعف آن اولین گام تهاجمی خود را در حریم افغانستان بردارد . برخی را عقیده بر این است که اگر محمد داوود از کشور های عربی و ایران طلب امداد نمی کرد و به دست پروردگان خود (خلق و پرچم) ، اخطار نمی داد ، شاید شوروی دست به کودتا نمی زد ، اما نگارنده مانند بعضی افراد دیگر به این باور است که قربانی محمد داوود و طومار توسعه طلبی شوروی برگشت ناپذیر بود ، منتها سفر محمد داوود به کشور های عربی و هوشدارش به جناح های «خلق و پرچم» مدت حاکمیت او را کوتاه نمود .

اما قطع نظر از پیکار شجاعانه ملت افغانستان علیه رژیم کودتا و تهاجم شوروی مع الاسف دهها سازمان چپ و راست ، کم نیرو و با نیرو و بی نیرو آرمان ها و خطوط و برنامه شانرا به منظور استرداد استقلال و آزادی مردم افغانستان در اینجا و آنجا عرضه داشتند که بحث آنرا در جای مناسب خواهیم نمود . اگر بگویم که در داعیه ملی و اسلامی ما جمعی به ارزشها و ویژگیهای جامعه کم بهاء داده و یا با آن برخورد احساساتی و تاکتیکی نمودند هیچ مبالغه و غلو نخواهد بود . همچنان جماعات دیگری در زرق و برق نیزه ها بدبینانه با نیازمندیهای یک جنگ ملی از قبیل بسیج و اتحاد مردم ، آزادی بیان و رهبری مطابق دانش و کار و پیکار برخورد نمودند که در حقیقت از همین جا نهال بی ثمر غیر ملی را آبیاری نموده و عصبیت های انفجار آمیز صد پارچگی را به قوام رسانیدند . همین کم بهاء دادن به فضایل ملی و واقعیت های بین المللی بود که کلید حل معادله جنگ افغانستان به دست همسایگان و دیگر بیگانگان افتاد .

اما در باره نظام اقتصادی افغانستان باید اذعان نمود که وضع جغرافیائی را نمی توان جبر مطلق گفت زیرا انسان با نیروی خلاقه خود قادر است تا یک عده حوادث را مهار زند و از کوه و دشت به زور علم و تخنیک جایگاه زیبایی زندگی سازد که متأسفانه این آرزو در افغانستان تحقق نیافت زیرا سیطره اشرافیت ، جنگهای قبایلی و تهاجم مکرر بیگانگان نگذاشت تا مردم ما به پیشرفت اقتصادی و اجتماعی نایل گردد .

پس نظام اقتصادی افغانستان مانند کشور های دیگر تغییر کیفی و چشم گیر ننمود ، بلکه سلطه نظام فئودالی عمده ترین مناسبات اقتصادی در نظام اقتصادی افغانستان بوده که به تشریح آن می پردازیم .

## ۲- فئودالیزم و چگونگی آن :

فئودالیزم نظامی است اقتصادی - اجتماعی و دارای نهاد های سیاسی و فرهنگی منحصر به خودش . کلمه فئودالیزم اولتر در اروپا و بعد تر در سائر قاره های جهان به کار گرفته شده است .

از لحاظ اقتصادی : در جوامع فئودالی شغل اکثریت دهقانی بوده و بیشترین محصولات را فرآورده های زراعتی تشکیل میدهد . بدین لحاظ شیوه تولید مسلط همانا شیوه تولید فئودالیست . فئودالیزم در حقیقت نظام مصرفی بوده که به تناسب نظام سرمایه داری در آن تبادل کمتر صورت میگیرد و از اینرو فئودالیزم نظام ایستا گفته میشود .

از لحاظ سیاسی : خود مختاریهای پراکنده و یا دولتهای مرکزی در اختیار زمینداران بزرگ قرار میگیرد .

از لحاظ اجتماعی : در دوره فئودالیزم ، انواع مالکیت ها و سلسله مراتب اجتماعی روابط انسانها را تحت الشعاع خود قرار میدهد .

از لحاظ فرهنگی : فئودالیزم دارای فرهنگی است سخت گیر که در اروپا تحت تاثیر کلیسا قرار داشت اما در کشور های اسلامی با آنکه اسلام با فئودالیزم تضاد ندارد ولیک برای ایجاد مناسبات بهتر و رفع سختی و فقر ، جوانب عادلانه دارد که متأسفانه مراعات نشده و صاحبان قدرت به جای احکام و به خصوص جوانب فقه اسلامی ، حل مسایل را با عرف محل به کار می بندند .

آغاز پیدایش فئودالیزم در اروپا و هم در افغانستان مصادف با قرنها سوم و چهارم میلادی بوده ، به نحویکه آخرین دهه های شکوفائی و واپسین ایام زوال خود را در بستر قرنها پنزدهم و شانزدهم و حتی نیمه ای اول قرن هفدهم گذرانده است ، اما در افغانستان تا اکنون باقی مانده که به چون و چرای آن بعداً می پردازیم .

## ۳- خصوصیات فئودالیزم در افغانستان :

نخست به این نکته عطف توجه باید نمود که منظور از بیان فشرده فئودالیزم در افغانستان تا فاجعه ۷ ثور بوده زیرا بعد از آن همه هستی مادی و مناسبات اقتصادی افغانستان به نفع استعمار شوروی به هم خورده است .

در بالا گفتیم که خصایل فئودالیزم افغانستان به کلی شرقی بوده و حتی در شرق نیز آنرا نمی توان با نیم قاره هند دیروزی و چین آنروزی در یک خط مساوی قرار داد . ولی میتوان آنرا در بعضی جهات با فئودالیزم ایران زمین مشابه توجیه کرد ، چرا که فرهنگها و مدنیت های مشترک و تاثیرات متقابل و تحمل تهاجمات بیگانگان ، هر دو کشور ایران و افغانستان را در فراز و نشیب مساوی قرار داده بود .

اما بحث نظام ملوک الطوائفی مستلزم آمار و احصائیه کافی بوده که متأسفانه در غربت همه را به حساب افغانستان نمی توان به دست آورد ، پس به فحوای از « هر دهن سخنی » رجوع به احصائیه ها و آماری میکنیم که از طرف بعضی محققان خارجی و داخلی ارائه شده است .

افغانستان در چهار راه آسیای میانه ، دارای ۶۵۰۰۰۰ کیلو متر مربع مساحت است که بدون شك اقلیم سخت و کمبود بارانهای دایمی و صحاری خشک جنوب غربی ، ازدیاد کوه و کتل در آهنگ رشد اقتصادی - اجتماعی آن اثر ژرف نهاده است . چنانکه به نظر «آنتونی هی من» افغانستان کشور است دارای هفتادوپنج فیصد کوه و بیابان و سیزده فیصد زمینهای قابل کشت و پنج فیصد جنگلات.....» (۷)

البته قسمی که قبلاً اشاره شد ، وجود کوه و دشت و بیابان و کمبود بارانهای دایمی را نمی توان دلیل برائت مسؤولین امور تلقی نمود ، چرا که اگر احساس عمیق ملی و آرزوی خدمت به مردم وجود داشت و تن به اغراض بیگانه داده نمی شد و هم در مقابل رشد اقتصادی - اجتماعی و نهاد های علمی و آزادیهای اساسی ، سد و مانع رخ نمی داد ، بدون شك غلبه بر نا هنجاریها کاری بود ممکن و انجام شدنی .

احصائیه سال ۱۹۶۶ ، حدود زمینداری افغانستان را ( ۴۴۴۲۰۰۰ ) هکتار تثبیت نموده است .

« k.Ringer » برای معلومات منابع رسمی ، زمین مزروعی را هفت عشاریه هشت (۷.۸) میلیون هکتار و مجموع اراضی قابل استفاده را چهار میلیون هکتار ، یعنی بیست و دو فیصد (۲۲%) و در حدود سه عشاریه دو (۳.۲) میلیون هکتار را چراگاه تخمین نموده که دو بر سه حصه اراضی مزروعی ، یعنی پنج عشاریه چهار (۵.۴) میلیون هکتار آنرا دارای آب میداند که سه عشاریه چهار (۳.۴) میلیون آن توسط دریا ها و يك عشاریه يك (۱.۱) میلیون آن توسط کاریز ها و صفر عشاریه نه (۰.۹) میلیون هکتار دیگر آن ذریعه چشمه سار ها آبیاری می شوند . (۸)

غبار به اساس احصائیه سال ۱۹۶۳ مجموع اراضی قابل استفاده را در حدود ۱۴ میلیون هکتار میداند که « از آن جمله فقط هفت میلیون و هشتصد هزار هکتار تحت زرع قرار دارد که پنج میلیون و سه صد و ده هزار هکتار آن آبی و دو میلیون و چهار صد و نود هزار هکتار آن للمی است .» (۹)

در مورد قریه های افغانستان به تفریق نام و تعداد نفوس آنها می گویند که «آدمک» در بعضی نوشته های خود آمار و احصائیه های داده است که نگارنده به آن دست نیافته است

ولی آنتونی هی من بدون ذکر نام ، مجموع قراء افغانستان را هژده هزار تخمین نموده که در هر حال از اندازه واقعی آن کمتر است .

اما بر طبق بررسی «H. HAHN» ، بیشترین تعداد روستائیان افغانستان در حواشی دریا های کابل ، لوگر ، قندز ، هریرود و مانند اینها اسکان یافته و در هر کیلو متر مربع آن بین (۴۰۰) تا (۸۰۰) نفر بود و باش دارند. (۱۰)

در مورد ترکیب اجتماعی روستا های افغانستان ، غبار را عقیده بر این بود که تنها ملاک افغانستان بالا تر از تقریباً پنجاه جریب تا پنجم جریب زیاد تر زمین دارند و اینها حتماً به تجارت و ماموریتهای دولتی هم مشغول هستند. طبق احصائیه رسمی تعداد اینها معادل ۳۸ هزار خانواده و شش فیصد مجموع خانوار زارعین کشور است . مطابق احصائیه متخصصین خارجی آنها هفتاد فیصد زمینهای آبی کشور را در دست دارند . (۱۱)

پروفیسور « H. HAHN » بر طبق معلومات رسمی سال ۱۹۵۵ به این نظر بود که هشتاد و پنج فیصد مالکیت کشاورزی کمتر از چهار هکتار زمین دارد ، در حالیکه در حدود ( ۳۶۰۰۰ ) مالکیت هر کدام بین ده و صد هکتار زمین و ( ۱۲۰۰ ) مالکیت هر کدام دارای بیشتر از صد هکتار زمین میباشند . (۱۲)

همین محقق در حدود (۲۰۰۰) خانواده اشراف را در رأس هرم فئودالیزم افغانستان قرار داده که در امور شهری و دولتی نیز نقش عمده دارند .

از روی ارقام گفته شده بالا در می یابیم که فئودالیزم افغانستان از لحاظ پایه اقتصادی خیلی ضعیف بوده است .

جمعی به این عقیده و باور است که گویا فنودالیزم افغانستان مانند اروپا از درون شیوه مسلط تولید برده داری ظهور نموده یا به دیگر سخن دارای همان فطرتی است که اروپا قبل از قرون وسطی داشته است .

مگر از همه بیشتر تفاوت دو محیط از لحاظ طبیعی سخن را آسان نموده است که کمبود آب و مشکل آبیاری با همه تغییر پذیری و امکانات استحاله ئی ، می تواند تصویری روشن از فنودالیزم افغانستان به دست دهد . یا به قول اسکندری « از آغاز تشکیل جماعات کشاورزی ، آبیاری یکی از وظایف مسلمة سازمان دهکده ئی بوده و حتی جنبه مذهبی داشته است ... » (۱۳)

کاوشهای باستان شناسی در مناطق مجاورمرز های کنونی ایران و نیز در برخی از واحد های افغانستان نشان میدهد که آبیاری از راه سد بند های آبهای کوهستان تقریباً در هزاره های پنجم و چهارم پیش از میلاد ، یعنی همزمان با مناطق پیشرفته ی خاور نزدیک در مناطق شرق ایران نیز وجود داشته است» (۱۴)

بنابر همین کمبود آب و مشکل آبیاری بود که قطعات کوچک زمین و سطح نازل تولید نیاز به کار بردگان پیدا نکرد و در رابطه بان شیوه تولید بردگی نیز عقیم گذاشته شد .

دلایل گفته شده نه به خاطر آن است که در افغانستان قبل از اسلام و بعد از اسلام غلامی (به اصطلاح محل) و بازار خرید و فروش آن وجود نداشته و یا برده زیر فشار نبوده است بلکه منظور نویسنده آن است که در افغانستان غلامی مانند بردگی « مصر و بابل » و اشکال پیشرفته یونان و روم به سطح شیوه مسلط تولید بردگی ارتقاء نیافته بود . ازجانب دیگر در افغانستان و ایران دیروزی برده فاقد هر گونه حقوق نبوده و نه عقیده و حالت منفصل (کاست) موروثی را با خود حمل کرده است .

اگر فشرده ای از تاریخ بردگی در افغانستان را به دست دهیم همان وصفی را میخوانیم که اسکندری در مورد ایران و منطقه گفته است . فی المثل در عهد یونانو باختری ، یعنی در قرن سوم تا اوایل قبل از میلاد « مناسبات بردگی افغانستان ، شکل بردگی یونان و قیود طبقاتی ، شدت قیود طبقاتی هندوستان را نداشت . » (۱۵)

به همین ترتیب در سایر دوره ها ، برده یا غلام در افغانستان از موقعیت ویژه ای بر خوردار بود . حق زناشویی داشت و در دوره غزنویان تحت آموزش و پرورش قرار می گرفتند و در عهد سلجوقیان تکیه بر تخت شاهی زدند و باری اگر به قرن نژده نظر اندازیم به وضوح در میابیم که وقتی فیض آباد در سالهای (۶۰) به چهار منطقه اداری ( یفتل ، ارگو ، شیوا ، و فیض آباد ) تقسیم شده بود ، در منطقه جرم غلام آزاد شده ای به نام «مهران دیوان بیگی» زمام اختیار را در دست خود داشت . (۱۶)

هر گاه همین سلسه را بیشتر دنبال کنیم تا الغای غلامی توسط امیر امان الله ، برده به تناسب کار زراعتی بیشتر در امور تولیدی مانند : دربار شاهان ، گارد محافظ ، منازل ثروتمندان و اشراف ، در امور شهر سازی ، عسکری ، مهتری ، باغبانی و غیر آن مشغول بودند که بدین لحاظ در افغانستان غلامان و کنیزان کمتر مؤلد و بیشتر مصرف کننده بوده اند .

#### ۴ - آغاز مرحله فنودالیزم در افغانستان:

در افغانستان عملیه اسکان و ده نشینی در « سه هزار سال قبل از میلاد » آغاز گردید ، چونانکه تفحصات سال ۱۹۵۱ (مندبگک) برآن صحه گذاشته و فشرده از طرز حیات کشاورزی و مالداری و سر پناه گلین آنزمان به دست داده است

انکشاف تدریجی شبکه های آبیاری و ازدیاد طبیعی جماعات بشری اندیشه دفاع از منافع دهکده ها و زمینهای مشترک المنافع را به میان آورد که در رأس اداره امور ، ریش سفیدان مورد اعتماد قرار میگرفتند . ازدیاد غنایم جنگی در رابطه سمتهای اجتماعی به تدریج تفاوت های کوچک اقتصادی بدون خصلت طبقاتی را به وجود آورد ولی به زودی در آغاز مناسبات فئودالی مصادف به قرنهای سوم و چهارم میلادی تفاوتها بزرگتر شد و با تجرید دامداری از پیکر کشاورزی زمینه تبادل دام و محصولات زراعتی فراهم گردید . توسعه نفوس و رشد نیرو های مؤلد در رابطه واحد های متعدد روستائی موجب پیدایش شهر ها و نظم نو گردید و صنایع دستی ابتدائی را به تدریج از کشاورزی جدا نمود و به آن حیثیت حرفه مستقل بخشید .

با اینکه از پیدایش شهر های افغانستان معلومات دقیق در دست نیست ولی به هر نوعی که بوده باشد ، نمی توان آنرا به مفهوم شهر سالاری امروز توجیه نمود . چونانکه اسکندری در مورد ایران میگوید :

« افزایش طبیعی جمعیت و نیازهای روز افزون تولیدی ناگزیر همبود های کشاورزی متفرق و جدا از هم را برآن داشته است که در کار های بزرگ مربوط به منافع مشترک ... با یکدیگر همکاری نمایند . تأمین این منظور خودبه خود مسأله ایجاد مرکز واحد و سازمان یگانه ای را پیش آورده است و از سوی دیگر لزوم دفاع مشترک و حفظ دارائی ها در برابر هجوم قبایل بیگانه ... » (۱۷) در این عملیه اثر گذاشته است .

در مورد افغانستان بهتر از کلیه گفته شده بالا نمیتوان فرضیه دیگری به دست داد . اما در باره اینکه بار اول شهر در کدام منطقه افغانستان اعمارگردیده و قدمت شهر ها نسبت به یکدیگر به چه منوال بوده است ، معلوماتی در دست نیست ولی آنچه مسلم است اینست که اولین سنگ بنای شهر بایستی در حوزه دهات متعدد و مزدوم مانده شده باشد و هم از روی قرینه های تاریخی میتوان حدس زد که بایستی قدیم ترین شهر افغانستان بلخ بوده باشد ، چرا که در طول تاریخ به نام «ام البلاد» یا مرکز فرهنگی ، سیاسی و مذهبی آسیای میانه شهرت داشته است . رونق شهر ها باعث بهبود صنایع دستی و تشکل قشر کوچک سوداگر شد که فراورده های صنایع دستی و کشاورزی را به مناطق مختلف انتقال داده و از طریق خرید و فروش آنها منافع تجارتي خویش را تأمین می نمودند . تکامل نسبی شهر ، تقسیم کار « کارمادی و معنوی» را در بین شهروندان و روستائیان فراهم نمود و سر انجام شهر پایگاهی شد ، نظامی ، سیاسی و اداری که روز تا روز در آن قواعد جداگانه و نهاد های گونه گون در حال زایش و پرورش بود .

ساختمان شهر در مجموع ترکیبی از انگیزه های فئودالی و آذین مذاهب و دیانتهای مختلف بود که در آن بیش از هر چیز دیگری مسایل جنگ و دفاع از ارجحیت خاص بر خوردار بود . فی المثل در شهر های قدیم افغانستان مانند : بلخ ، بامیان ، بگرام ، بست ، هرات ، زابل ، کابل ، غزنه و دیگران ، ساختمان دیوار های بلند و ضخیم و دروازه های شهر و خندقهای اطراف شهر ، برج و باره و حصار و استحکامات دفاعی بر روی انگیزه های فئودالی و مقابلتاً معبد و پرستشگاه ها مانند : «نوبهاربلخ» ، «بتخانه عظیم غزنه» ، «معبد آتش پرستان هرات» ، «مجسمه ۵۳ متری بودا در بامیان» و از این قبیل دیگران بروی دیانت و انگیزه های مذهبی بنا یافته بودند .

شهرهای قدیم افغانستان هرکدام از خود حکایات و افسانه ها و ویژگیهای دارند که جزو تاریخ باستان به شمار میروند از آنجمله « بلخ از بلاد کهنسال و مراکز تاریخی مدنیت و سیاست و فکر و دیانت آسیای میانه بوده ، که در تاریخ این سر زمین چه در ازمنه قبل و بعد از میلاد و چه در دوره اسلامی حیثیت يك پایگاه مهم و پرورشگاه مزایای انسانی و در طول تاریخ همواره در موارد پرورش مدنیت و فرهنگ و دانش و سیاست و فکر از این پرورشگاه مهم نام برده شده است . » (۱۸)

نام نوبهار تا کنون هم در بلخ باقیمانده ، دروازه جنوبی مخروب بلخ را تا کنون « دروازه نوبهار » میگویند و در حدود (۱۰۰۶ هـ) که هنوز شهر بلخ معمور و مسکون بود ، شش دروازه داشت و یکی از آن شش « نوبهار» نامیده میشد. (۱۹)

تکامل نسبی شهر ها ، مستلزم قواعد و نظم نوین بود که به تدریج زمینه شکل دولت واحد را غرض اداره امور اقتصادی ، قضائی ، اداری ، امنیتی و ساختمانی فراهم می نمود . در هنگام ورود دین توحیدی اسلام ( قرن هفتم میلادی ) فنودالیزم در کشور ما اشکال پراکنده داشت و حکومت‌های خودمختار هر کدام از موضع مستقل خویش با روستائیان بر خورد می نمودند و همچنان مذاهب مختلف بودائی ، شیوائی و دیانت زردشتی و ده ها طریقه دیگری مردم را به دسته های جداگانه تقسیم کرده بودند . گر چه بین مذاهب گفته شده اختلاف فاحش وجود نداشت ولیک قادر به تأمین وحدت همگانی هم نبودند .

بنابراین ترکیب اجتماعی آنروز را « طبقه فنودال بزرگ » « قشر آرام روحانی » ، « طبقه زارع » و « طبقه متوسط » تشکیل داده بودند که بار گران بهره مالکانه و بیگار معه نذر و خیرات و صدقات بر دوش دهقانان کم زمین و بی زمین سنگینی میکرد .

در این مرحله با وجود رسم قوی غلامی ، برده مانند اروپا به مقام « سرف » نایل نگردید و این دال بر اینست که برده در افغانستان در کار کشاورزی و تولید اجتماعی نقش عمده نداشت ، و خواجه نیز خود را مجبور به توزیع زمین و دادن آزادی مقید به بردگان نمی دید

## ۵ - مرحله رشد فنودالیزم در افغانستان:

فنودالیزم در افغانستان از قرن هفتم تا نهم میلادی در مسیر رشد روز افزون قرار گرفت . دین اسلام که از طریق دروازه های هرات به سایر نقاط افغانستان پرتو افکنده بود ، همه دیانت ها را از بیخ و بن بر کشید و به جای آنها وحدت عقیدتی را قائم نمود .

عبادات اسلامی در دل و دماغ مردم افغانستان جا گرفت ولی بعضی احکام و معاملات فقه اسلامی به موانع برخورد، چرا که نهاد های فرهنگی و رسم و رواج ملی به مثابه « حاصل فعل و انفعالات » تاریخی در رابطه انسان با انسان در هم پیچیده بود که نمی توانست قواعد جدید و مفید را به زودی پذیرا شود . به دیگر سخن افکار و اصول نو هر چند که مفید و سالم و مترقی باشد از منبع تا مصب تفاوت‌هایی خواهد داشت که بدون چند و چون در ویژگیهای عنعنه ئی ، قومی و ملی يك جامعه خواهند پیچید و خواص و اشکال دیگری به خود خواهند گرفت .

با پخش اسلام در افغانستان حکومت خود مختار محلی به دولت واحد مرکزی مبدل گردید و جامعه به سوی انکشاف نسبی اقتصادی سوق داده شد . مگر « تبدیل خلافت اسلامی به شهنشاهی » عدالت را شکر آب نمود و تداوم آن پایه های تقوای باطنی (نه زبانی) صاحبان جاه و جلال را به فتور کشانید .

فقیهان اسلامی در رابطه بهتر ساختن مناسبات فنودالی (که مضمون اقتصادی روز بود) بسی از معاملات ، به خصوص ( اجاره) و (مزارعه) را که در منطقه ما سابقه تاریخی داشت ، به شکل بهتر فورمولبندی نمودند . اما زمینداران بزرگ و صاحبان اقطاع ، حد اکثر به جای احکام فقه اسلامی ، رواج محل را به کار می بستند و یا در «کسوت دین و مذهب » به جای تطبیق جوانب مترقی و مبارزه جویانه دین اسلام ، روستائیان را به صبر و قناعت بیجا توصیه می کردند .

چون استبداد فئودالی به اوج رسید ، ابومسلم خراسانی به بسیج مردم و مبارزه آغاز و با استفاده از رقابتهای درونی عباسیان و امویان ، جانب عباسیان را گرفته و با افراشتن رایت سیاه ، هم افغانستان را از تحت تاثیر امرای عرب مستقل و هم به روستائیان خدمت نمود .

در تاریخ افغانستان ، دوره طاهریان مرحله رشد اقتصاد و معارف و دوره التیام جراحات تبیین شده و عبدالله در نظر «بارتولد» بهترین حاکم و سلطان بوده است . با این تفات که از نظر بارتولد ، عبد الله نماینده عاقل طبقه فئودال بود و می کوشید تا میزان خراج را دقیق و مشخص نماید و هم نیروی تولید و قدرت پرداخت مالیات را تقویت نماید . (۲۰)

همچنان در دوره صفاریان رشد کافی در ابعاد فئودالیزم به وقوع پیوست . اما در عهد غزنویان (۹۶۲-۱۱۴۸) فئودالیزم پراکنده جمع و جور شد و با تشکیل دولت قوی مرکزی و ایجاد نیمه امپراتوری همه کار ها سر به راه افتاد به غیر از افکار آزاد و اندیشه های عقلی که در مقابل آن موانع کافی وجود داشت . در این دوران استملاک اراضی و جمع آوری ثروت زیانزد خاص و عام بود ، چنانکه بیهقی میگوید :

«سوری مرد ظالم و متهوری بود و خراسان بر سر ظلم او از دست بشد ، در حالیکه مسعود بعد از دیدن هدایای سوری گفت : نیک چاکریست این سوری ، اگر ما را دو سه چنین چاکری بودی ، بسیار فایده حاصل گشتی . اما رجال مجرب همان وقت می گفتند : از رعایای خراسان باید پرسید که بدیشان چندین رنج رسانیده باشند . . . . تا چنین هدیه های ساخته آمده است و فردا روز پیدا آید که عاقبت کار چگونه شود .» (۲۱)

غزنویان در پهلوی حفظ مناسبات فئودالی و تقویت هر چه بیشتر اشرافیت ، کشاورزی و پیشه وری ، صنایع دستی و امور تجاری ، اداری ، قضائی و هنری را تقویت نموده و بازار شعر و ادب و مدیحه سرائی را به اوج کمال رسانیدند . سر انجام و با اختصار کلام ، در دوره های سلجوقیان ، غوریان ، خوارزمشاهیان و چنگیزیان ، تجربه سیاسی افغانستان ، آتش سوزی ، ویرانگری ، افکار جهانگیری ، قتل عام و تخریب شهر ها در دستور کار این دودمانها بود . در ساحه نظام فئودالی ، سیستم اقطاع ، مصادره اراضی ، جمع آوری غنایم جنگی ، بیگاری ، عسکری و مانند اینها روستائیان و قسماً طبقه متوسط کشور را به نفاقت کشانید . البته بعد از خرابکاری های فراوان و یأس و ناامیدی ، بار دیگر در قرن چهاردهم نهاد های اقتصادی و فرهنگی کشور رو به رشد نهاد تا آنکه از قرن شانزدهم تا هژدهم ، افغانستان میدانگاه رقابتهای ممالک خارجی گردید و از آن تاریخ به بعد بایستی نظام اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی افغانستان ، درون سیاستهای استعمارگرایانه روسیه و انگلیس مورد مطالعه قرار گیرد .

عصر احمد شاه درانی (۱۷۴۷ - ۱۷۷۳) از لحاظ سیاسی عصر درخشان و نامدار کشور ما به شمار میرود . همچنان از نظر روابط همسایگی ، استعمار بریتانیه مستقیماً افغانستان را تهدید می نمود . چرا که در زمان پادشاهی احمد شاه از نفوذ تجاری و مداخله انگلیس در نیم قاره هند در حدود يك و نیم قرن سپری شده بود . احمد شاه درانی در داخل افغانستان ملوک الطوائف را سرکوب و دولت مرکزی قوی را به پا ایستاده نمود . در عهد وی زراعت تجارت و صنایع دستی در پرتو امنیت قوام گرفت . اما احمد شاه به خاطر کشور کشائی و ساختن امپراتوری در نیم قاره هند از انکشاف معارف و فرهنگ و آبادی در داخل افغانستان بازماند و در عهد اولاده او نیمه امپراتوری رو به فروکش نهاد و نظام فئودالی از روزن دیگری بر اوضاع افغانستان چیره گشت .

چنانچه به عقیده غبار «در عهد زمانشاه آتش جنگهای فئودالی در داخل کشور روشن گردید و تا انقراض دولت ابدالی دیگر يك قدم در راه انکشاف اقتصادی و فرهنگی افغانستان برداشته نشد . . . .» (۲۲)



بعد از خاندان ابدالی ، سلسله محمد زائی به قدرت رسید و امیر دوست محمد خان پسر سردار پاینده خان از ترس رقباء و برادران خود قادر به تأسیس يك قدرت واحد نگردید ، بلکه کشور را به مناطق ملوك الطوائفی بین پسران خود تقسیم نمود .

همین سلسله لجام گسیخته فئودالیزم و اشرافیت پراکنده بود که مردم را به ستوه رسانید و به دست انگلیس فرصت مطلوب داد تا به همکاری شاه شجاع اولین جنگ تهاجمی (۱۸۳۹ - ۱۸۴۲) خود به افغانستان را آغاز نماید . امیر دوست محمد خان بار دوم خود را در سال ۱۸۴۳ به حیث پادشاه افغانستان اعلام نمود ولی در آنوقت هم روی همان رسم کهنه فئودالی مملکت را از رشد به دور نگهداشت . اما امیر شیر علی خان ، پسر امیر دوست محمد خان ، در ۱۸۶۳ در شهر هرات بر تخت پادشاهی جلوس نمود . برادران امیر شیر علی خان با افراد دیگر همدست شده و با دسته های جداگانه بنای آشوب و فتنه را گذاشتند . امیر به خاطر سرکوبی برادران و سایر فتنه جوینان ، حکومت مختلف افغانستان را به آنها سپرد اما با وجود این آتش فتنه و غایله خاموش نشد ، که روش برادران امیر شیر علی خان و یا فرزندان امیر دوست محمد خان شباهت قریب به «وضع پسران شاه شجاع از پادشاهان آل ظفر دارد که بعد از پدر با هم در آویختند .» (۲۳)

زمزمه ابتدائی سیاسی بار اول از بالا به پائین توسط علامه سید جمال الدین افغانی آغاز گردید ، با آنکه سید در مقابل رقبای خود و مخالفین سر سخت نهضت ها مقاومت نتوانست و مجبور به ترك وطن گردید ، اما امیر شیر علی خان به مجردیکه از جنگهای داخلی اندکی راحت شد ، مطابق نصایح علامه سید جمال الدین افغانی به اصلاحات شروع نمود مطابق اصلاحات اداری و قانونی وی ، قوه اجرائی یا چند وزارت به وجود آمد ولی از قوه مستقل تقنین و قضائی خبری نبود . در عهد امیر شیر علی خان پیشه وری تا حدودی رشد یافت و اولین نطفه های سرمایه تجاری به دوران افتاد . امیر شیر علی خان در سطح فرهنگی اجازه اولین ارگان رسمی به نام «شمس النهار» را در اولین مطبعه لیتوگرافی صادر نمود و به همین روال يك مکتب ملکی و يك مکتب نظامی را تأسیس نمود . در عهد وی ساختن اسلحه صورت میگرفت . گر چه اسلحه سازی امیر شیر علی خان نشانه از اصلاحات و پیشرفت به حساب میرفت ولی چون اسلحه سازی کالای مورد نیاز جامعه را تولید نمی نماید نمی توان آنرا در زمینه رشد بورژوازی موثر انگاشت در عهد وی مالیات جنسی به نقدی تبدیل و بیگار بدون معاش ممنوع گردید .

اما از روزیکه انگلیسها پا در نیم قاره هند دیروزی ماندند ، پیوسته سعی شان برین بود تا افغانستان ، یعنی کلید هندوستان را به دست آورند ، تا مبادا روزی به دست امپراتوری روسیه افتد . روسها نیز به حیث رقیب انگلیسان ، به خصوص آنکه در سال ۱۸۵۶ «داردائل را بر روی خود بسته یافتند ، به این اندیشه بودند تا آنرا از طریق تلافی نمایند . چنانکه در سال ۱۸۶۵ تاشکند ، در سال ۱۸۶۸ سمرقند ، در سال ۱۸۷۳ خیوه را اشغال نمودند و پا در نزدیکی سرحدات افغانستان گذاردند . چنانچه در سال اخیر پادشاهی امیر شیر علی خان (۱۸۷۸) و پس از قرارداد سال ۱۸۷۸ برلین ، هیأتی را به ریاست (استولیتوف) مسلحانه به کابل اعزام نمودند و به مداخله پرداختند.» (۲۴)

در همین سال (۱۸۷۸) بود که انگلیسها حد اقل اصلاحات امیر شیر علی خان را بدون منافع خود تحمل نتوانسته و از سه طرف به افغانستان حمله نمودند و امیر شیر علی خان برای گرفتن سلاح از روسیه (دشمن دومی) به مزار رفت و در آنجا جان به جان آفرین سپرد .

امیر محمد یعقوب خان ، پسر امیر شیر علی خان با عقد معاهده ننگین گندمک انگلیسان را از خود راضی نمود و به موجب آن امارت خود را نزد انگلیس به رسمیت شناسانید . فشار انگلیس باعث آن گردید که اهالی کابل و سپاه دولتی ، سفیر انگلیس « کیوناری » را که خود را پادشاه افغانستان تصور می نمود و در تمام امور دست میزد ، به قتل برسانند و این موضوع بهانه شد برای انگلیس که برای دوم بار به افغانستان لشکر کشی نموده جنگ عظیمی را به راه اندازد .